پسر شهید «سید یارعلی موسوی» در گفت‌وگو با «جوان» از عشق و علاقه پدرش به تفحص شهدا می‌گوید

عمرش را وقف پایان چشم‌انتظاری مادران شهدا کرد

احمد محمدتبریزی

شهید «سید یارعلی موسوی» در سال ۷۷ در ارتفاعات منطقه سومار در حین انجام مأموریت تفحص در برخورد با مین برجای مانده از دوران جنگ با مجروحیت قطع هر دو پا مواجه شد. وی با وجود ۷۰ درصد جانبازی هیچ‌گاه روحیه‌اش را از دست نداد و پیشتاز کارهای فرهنگی و مذهبی شهرستان هرسین در استان کرمانشاه بود. شهید موسوی در روزهایی که سیل استان‌های غربی کشور را دربر گرفته بود به یاری هموطنانش شتافت و چند روز بعد براثر حمله قلبی به دیدار معبود شتافت و به خیل هم‌رزمان شهیدش پیوست. پسر شهید، سید حمیدرضا موسوی در گفت‌وگو با «جوان» از روحیه بالای پدر و عشق و علاقه‌اش به شهدا و خانواده‌های شهدا می‌گوید.

پدرتان از چه زمانی وارد کار تفحص شهدا شدند؟

پدرم در سال ۱۳۵۶ در شهرستان هرسین به دنیا آمد. زمان جنگ با اینکه علاقه زیادی به جبهه و رزمندگان داشت سنش برای اعزام به جبهه کم بود. سال ۱۳۷۶ در ۱۹ سالگی وارد ارتش شد و طبق شنیده‌ها از دوستان پدرم علاقه زیادی به پیدا کردن پیکر مطهر شهدا داشت. همیشه می‌گفت شرمنده شهدا و مادران شهدا هستیم. بعد از گذشت دوره آموزشی از ارتش نامه می‌آید که گروهی برای تفحص پیکر شهدا در ارتش ادامه به کار بدهند. در نامه تمام خطرات و مناطقی که باید کار کنند گفته می‌شود. برخی انصراف می‌دهند ولی پدرم با شور و اشتیاق زیادی خودش را معرفی می‌کند. حدود یک سالی که در منطقه حضور داشتند پیکرهای پاک شهدای زیادی را همراه دوستانشان در منطقه سومار پیدا می‌کنند و تحویل خانواده‌هایشان می‌دهند.

آخرین مأموریتشان مربوط به چه زمانی است؟

در ۷۷/۱۲/۱۳ مأموریت پدر تمام می‌شود و حتی نامه مرخصی هم فرستاده شده بود ولی ایشان اصرار زیادی داشت در آخرین روزهای سال عیدی خوبی را به مادران شهدا بدهد و آنها را خوشحال کند. می‌خواستند در ارتفاعات سومار که خیلی بلندبود کار کنند. رسته پدرم مهندسی تخریب‌چی تفحص بود و منطقه خیلی برایشان جلب توجه می‌کرد. نزدیک ظهر جلوتر از دوستانشان حرکت می‌کردند و در حال دیدن و شناسایی منطقه بودند که ابتدا پای چپشان با یک مین به‌جا مانده از زمان جنگ برخورد می‌کند و با پایین آمدن همزمان پای راستشان هم روی مین می‌رود. کامل دو پا را همان لحظه از دست می‌دهند. خودشان تعریف می‌کردند و می‌گفتند برای چند لحظه فکر کردم منافقین دوباره حمله کردند و کمی بعد پاهایش را می‌بیند که آنها را از دست داده و جانباز شده است. با وجود جانبازی سنگین از هوش نمی‌رود و سینه‌خیز فاصله زیادی را به عقب برمی‌گردد تا دوستانش به آنجا نیایند و با مین برخورد نکنند. در یک میدان مین وسیعی رفته بودند که خطر همه را تهدید می‌کرد. با فریاد به دوستانش می‌گوید که عقب نیایند و خودش را به عقب می‌کشد. آن روز هوا هم بارانی بود و نتوانستند هلی‌کوپتر بفرستند. با آمبولانس به کرمانشاه می‌رود و در این فاصله اصلاً از هوش نمی‌رود.

در آخر نتوانستند عیدی‌شان را به مادران شهدا بدهند؟

واقعاً می‌خواستند این عیدی را بدهند که جانباز شدند. از قبل پیکرهای زیادی را تحویل خانواده‌های شهدا داده بودند. خاطرم هست پیکر سه شهید را پیدا کرده بودند و یک بار که به ایلام رفته بودیم و همینطور که به عکس شهدا نگاه می‌کردند عکس یک شهید خیلی برای پدرم آشنا بود. بعد از کمی فکر گفت من پلاک این شهید را پیدا کرده بودم. دو برادر بودند که کنار هم شهید شده بودند. شهدای زیادی را در آن سال‌ها تفحص کردند. قبل از جانبازی در ماه‌های آخر سه شهید را پیدا کردند و می‌گفتند یک حالت قوس‌مانندی بالا آمده بود و وقتی خاک‌ها را کنار زدم جمجمه شهیدی را تفحص کردم که پلاک و کارت ورود به جبهه داشت. همینطور که خاک را کنار می‌زند یک جمجمه شهید دیگر هم کنارش بود. آن شهید گمنام بود و فقط از روی پوتینش که ساخت ایران بر روی آن نوشته بود متوجه می‌شوند ایرانی است. با بررسی می‌فهمند این شهدا اول اسیر بودند بعد به شهادت می‌رسند. چون با سیم دست‌هایشان از پشت بسته شده بود و سیم‌ها هنوز سالم مانده بود.

دلیل علاقه زیادشان به تفحص شهدا چه بود؟

می‌گفتند شهدا جانشان را برای ما داده‌اند و مادران شهدای زیادی در انتظار جوانانشان هستند. شهر خودمان چندین شهید مفقودالاثر دارد. شهر کوچکمان نزدیک به ۲۷۰ شهید داده که شش تن از این شهدا مفقودالاثر هستند. می‌دیدیم مادران این شهدا همه چشم‌انتظار خبری از عزیزشان هستند. پدرم علاقه داشت برای مادرانی که جوانش را به جبهه فرستاده کاری انجام دهد و غمشان را کمتر کند. پدرم عرق زیادی به شهدا و خانواده شهدا داشت.

بعد از جانبازی حال و هوای پدرتان چطور بود؟

بعد از اینکه جانباز شدند و هر دو پایشان را از دست دادند مصاحبه‌ای با شبکه‌های تلویزیونی کردند و گفتند ما در مقابل عمل شهدا هیچ کاری نکردیم و من شرمنده مادران شهدا هستم که نتوانستم خدمت بیشتری کنم. آن لحظه از این بابت خیلی ناراحت بودند. جانبازی‌شان در مقابل کار شهدا و خانواده شهدا به چشمشان نمی‌آمد.

مادرتان در روزهای جانبازی و پس از آن چقدر در حفظ روحیه پدرتان نقش داشتند؟

زمانی که پدرم جانباز می‌شود با مادرم نامزد بودند. وقتی مادرم به بیمارستان کرمانشاه می‌رود، پدرم می‌گوید من دو پایم قطع شده، الان ما نه عقد کرده‌ایم و نه عروسی، فقط با هم نامزد هستیم و شما می‌توانید من را قبول نکنید و به زندگی‌ات ادامه بدهید. مادرم آن لحظه خیلی ناراحت می‌شود و می‌گوید شما پیش شهدا، مردم و رهبرمان عزیز شده‌اید و الان می‌توانید من را قبول نکنید. مادرم نقش مهمی در حفظ روحیه‌شان داشتند. پدر در مصاحبه‌های تلویزیونی‌اش همیشه این جمله مادرم را می‌گفت. مادرم در هر کار مذهبی و مراسمی که گرفته می‌شد خیلی کمک حال پدرم بود و روحیه زیادی به ایشان می‌داد. ما هر سال یادواره شهدا در شهرستان می‌گرفتیم و مداح‌های خوب کشور برای مراسم می‌آمدند. بعد از تمام شدن مراسم با اصرار مادرم حتماً باید مداحان را به منزلمان می‌آوردیم و از آنها پذیرایی می‌کردیم. کاملاً پابه‌پای پدرم بودند و با ایشان همکاری می‌کردند تا این راه را ادامه دهند. با گذشت زمان و با وجود جانبازی نه تنها پدرم خسته نشد بلکه با یک نیرو، انرژی و اشتیاق زیادی دوباره کارش را در عرصه ایثار و شهادت ادامه داد. یکی دو سال بعد از جانبازی در سال ۸۰ با راهنمایی‌های حاج محمد طالبی که از دوستان صمیمی پدرم بودند به تأسیس هیئت رزمندگان اسلام در هرسین پرداخت.

پس جانبازی ایشان را خانه‌نشین نکرد؟

اصلاً؛ با جانبازهای دیگر کوهنوردی می‌رفتند و مرتفع‌ترین کوه‌های ایران را فتح کردند و الان لوح تقدیرهایش را داریم. کوه‌های تفتان، سبلان و هزارمسجد را رفتند. پدرم در خاطره‌ای همیشه می‌گفت برای کوه سبلان با جانبازان رفته بودیم و پشت سر هم با نظم خوبی حرکت می‌کردیم. جانبازان آرام راه می‌رفتند و یک لحظه پدرم از صف خارج می‌شود و با سرعت حرکت می‌کند. بعضی از جانبازان که فکر نمی‌کردند پدرم جانباز باشد به او اعتراض می‌کنند و می‌گویند تو جوان و سالمی و فکر ما جانبازان را نمی‌کنی. بعد یکی از دوستان پدرم می‌گوید شلوارت را بالا بزن تا ببینند جانباز هستی و به اینها روحیه بدهی. وقتی می‌بینند پدرم جانباز است خیلی خوشحال می‌شوند و روحیه می‌گیرند. ما پدری را می‌دیدیم که از هر لحاظ با ما بودند و با پدران دیگر برایمان فرقی نمی‌کرد و حتی بالاتر هم بود.

با شما درباره شهادت و علایقشان به شهید خاصی صحبت می‌کردند؟

الگو و اسوه پدرم شهید حسین خرازی بود. ایشان بعد از اینکه از ناحیه دست جانباز می‌شود، دوباره به جبهه برمی‌گردد. پدرم خیلی شهید خرازی را دوست داشت. مداحی حاج صادق آهنگران برای شهید خرازی را همیشه برای خودش می‌گذاشت. می‌گفت شهید خرازی بعد از مجروحیت دوباره به جبهه برمی‌گشت و میدان و دوستانش را رها نکرد.

> پدرم علاقه زیادی به شهید نورخدا داشت و وقتی ایشان را می‌دید می‌گفت جانباز واقعی ایشان است. همیشه از شهید نورخدا برایمان می‌گفت. روزی که خبر شهادت ایشان پخش شد، پدرم رفتن ایشان را باور نمی‌کرد. روی پایش می‌زد و گریه می‌کرد. آن شب واقعاً ناراحت بود و ما هرچه دلداری‌اش می‌دادیم فایده نداشت

حسرت زمان جنگ را می‌خوردند و دوست داشتند تجربه کنند؟

می‌گفتند اگر سنم بیشتر بود حتماً می‌رفتم و همیشه حسرتش را می‌خورد. دوست داشت در این راه در کنار شهدا خدمت کند و مقابل دشمنان بایستد. استخدام در ارتش را لطف خدا می‌دانست و کار شهدا و تفحص را یک نعمت برای خودش می‌دانست. ما می‌گفتیم اجر شما کمتر از شهدا نیست و در همین راه جانباز شده‌اید و ایشان با حرف‌هایمان کمی آرام‌تر می‌شدند. سال ۹۰ که رهبر به کرمانشاه تشریف آوردند پیشانی پدرم را بوسیدند و یکی از بهترین خاطرات پدرم را رقم زدند. شهید موسوی همیشه آرزوی چنین دیداری را داشت و در آخر به آرزویش رسید. همچنین پدر خیلی دوست داشت به سوریه برود. ما می‌گفتیم وضعیت در آنجا سخت است و شما نمی‌توانید، ایشان می‌گفت می‌روم برای مدافعان حرم غذا می‌پزم و کفش‌هایشان را واکس می‌زنم.

علاقه‌شان به شهید سید نورخدا موسوی از کجا می‌آمد؟

پدرم علاقه زیادی به شهید نورخدا داشت و وقتی ایشان را می‌دید می‌گفت جانباز واقعی ایشان است. همیشه از شهید نورخدا برایمان می‌گفت. روزی که خبر شهادت ایشان پخش شد جلوی تلویزیون نشسته بودیم. شبکه خبر شهادت نورخدا را اعلام کرد. پدرم رفتن ایشان را باور نمی‌کرد. روی پایش می‌زد و گریه می‌کرد. آن شب واقعاً ناراحت بود و ما هرچه دلداری‌اش می‌دادیم فایده نداشت.

شهادتشان چطور اتفاق افتاد؟

عید امسال که در کشور سیل آمد پدرم مشغول جمع‌آوری کمک برای سیل‌زدگان لرستان بود. حالشان کاملاً خوب بود. کمک‌های زیادی هم جمع و تقدیمشان کردیم. زمان سیل حدود ۳شب هر شب تعداد زیادی غذا پختند و برای سیل‌زدگان بردند. روز دوشنبه پدر به همراه دوستشان برای غبارروبی امامزادگان رفتند. از ساعت ۸ صبح تا ساعت ۳ ظهر مشغول غبارروبی بودند. ساعت ۳ که خانه آمد گفت خیلی خسته‌ام و ناهارش را نخورد. من تا به حال نشنیده بودم پدر بگوید خسته هستم. گوشی‌اش را هیچ وقت خاموش نمی‌کرد اما آن روز گوشی‌اش را هم خاموش کرد. دقیقاً رو به قبله دراز کشید و ما ساعت ۵ بیدارش کردیم. کمی صحبت کرد و گفت ناهار دیر شده، شب با شما شام می‌خورم. آخرین جمله‌اش این بود که یک میکروفون برای هیئت خریده‌ام، امتحانش کن ببین درست است یا نه. ساعت ۵ خوابید و ساعت ۸ دیگر هیچ صدایی از ایشان نیامد. به اورژانس زنگ زدیم. گفتند ببین پدرت نبض دارد. من در دستم نبضش را احساس کردم ولی بعد از چند ثانیه دیگر نبض هم نداشت. در همان حالت از دنیا رفتند. پزشکان گفتند اکسیژن چند ثانیه به مغزشان نرسیده است. می‌گفتند اول سکته قلبی اتفاق افتاده و بعد عارضه مغزی به وجود آمده است. رفتن ایشان در جوانی برایمان خیلی ناگهانی بود و هنوز هم باور نمی‌کنیم. وجودشان را هنوز در کنارمان احساس می‌کنیم. یک روز خیلی ناراحت بودم و با خودم می‌گفتم پدر کاش کنارم بودی و دلداری‌ام می‌دادی. فردای آن روز شخصی به خانه‌مان آمد و گفت: «من پدرت را در خواب دیدم. گفت من هیچی نمی‌خواهم برایم انجام دهی فقط برو حال حمیدرضا را بپرس.» این را که به من گفت من وجودش را احساس کردم و مطمئن شدم که پدرم همیشه با ما است.

یادواره

هفتم تیرماه یادواره شهدای علی‌آباد ملایر برگزار می‌شود

بیست‌ویکمین یادواره شهدای روستای علی‌آباد هفتم تیرماه ۹۸ در مسجد جامع این روستای شهیدپرور از توابع ملایر برگزار می‌شود.

به گزارش «جوان» چند سالی می‌شود که اهالی علی‌آباد ملایر در یکی از روزهای گرم تیرماهی، یادواره شهدای روستایشان را به صورت خودجوش برگزار می‌کنند؛ روستایی که با وجود ۶ هزار نفر جمعیت، ۶۷ شهید، ۱۲۳ جانباز و هفت نفر آزاده تقدیم کرده است.

در روزهای آتش و خون و دفاع مقدس مردم ایران از کشورشان، حضور پرشور علی‌آبادی‌ها در جبهه‌های جنگ به حدی بود که تنها در عملیات کربلای ۵، چیزی در حدود ۳۵۰ نفر از مردان این روستا روانه جبهه شده بودند. این آمار کم‌نظیر آن هم از یک روستای نه‌چندان بزرگ به‌خوبی نشان می‌داد که علی‌آبادی‌ها تا چه میزان خود را به پاسداری از ایران اسلامی مقید می‌دانستند.

روستای علی‌آباد از توابع شهرستان ملایر، قدمتی تاریخی دارد اما پس از انقلاب و حضور پرشور مردم این روستا در جبهه‌های جنگ، آمار قابل توجه جانبازان، شهدا و آزادگان این روستا باعث شد تا اکنون علی‌آباد بیشتر به شهیدپروری و ایثارگری شهرت یافته باشد.

امسال نیز چون سنوات گذشته یادواره شهدای علی‌آباد ملایر روز جمعه هفتم تیرماه با حضور اقشار مختلف مردم، مسئولان و خانواده شهدا و ایثارگران علی‌آباد از ساعت ۱۵ الی ۱۸ در مسجد جامع این روستا برگزار می‌شود.

نگاه

رنگ سرخی که در مطبوعات زرد می‌شود

غلامحسین بهبودی

به نظرم سال ۱۳۹۰ بود که تصمیم گرفتیم در نمایشگاه مطبوعات آن سال از نحوه پرداختن رسانه‌های نوشتاری به موضوع دفاع مقدس گزارشی تهیه کنیم. ماحصل گزارش ناامیدکننده بود؛ چراکه متوجه شدیم اغلب روزنامه‌ها، سرویس مجزایی به این امر اختصاص نداده‌اند و به صورت مناسبتی (سالروز آزادسازی خرمشهر یا هفته دفاع مقدس) فضایی را برای این موضوع در نظر می‌گیرند.

«نگاه حرفه‌ای» یکی از دلایلی بود که همکاران رسانه‌ای در خصوص عدم توجه کافی به مقوله دفاع مقدس به آن استدلال می‌کردند. این نگاه می‌گوید دفاع مقدس مربوط به گذشته است و پرداختن به آن در روزنامه جایی ندارد. اما چون نباید فراموش شود، هرازگاهی در مناسبت‌های ویژه، یادی از آن صورت می‌گیرد!

بالطبع هر رسانه‌ای سعی دارد با حرفه‌ای‌گری، خواننده‌هایش را افزایش دهد و حفظ کند. اما در حالی که کتاب‌هایی چون دا یا فیلم‌هایی چون اخراجی‌ها، شیار ۱۴۳ و... در زمان خود رکوردها را شکستند و نشان از اقبال عمومی به مقوله دفاع مقدس داشتند، معلوم نیست این طرز فکر که مشتری دفاع مقدس در نشریات اندک است، از چه طریقی به ذهن اصحاب جراید راه پیدا کرده است؟

متأسفانه همین طرز فکر به مرور زمان ضربات خود را به «دفاع مقدس در مطبوعات» وارد آورده است. به عنوان نمونه چند سال پیش که موج گرانی کاغذ مثل الان باعث کاهش صفحات برخی از روزنامه‌ها شد، شراره‌های این آتش دامن یکی از قدیمی‌ترین صفحات دفاع مقدسی را گرفت و باعث شد صفحه شرح عشق از برگه‌های کاغذی روزنامه رسالت حذف شود. البته این صفحه از آن به بعد مدتی در فضای مجازی منتشر شد، اما کنار گذاشتن یکی از نوستالژیک‌ترین صفحات پایداری از برگ‌های کاغذی، ضربه‌ای کاری به موجودیت دفاع مقدس در مطبوعات وارد کرد.

اکنون هم که بحث گرانی کاغذ باز دامن مطبوعات را گرفته است، دوباره شاهد قربانی دیگری از صفحات ایثار و مقاومت هستیم. صفحه پایداری روزنامه ایران که قبل از کاهش صفحات این نشریه هفته‌ای دو بار و در روزهای شنبه و چهارشنبه منتشر می‌شد، الان مدتی می‌شود که به یک هشتم کاهش پیدا کرده و دو هفته یکبار در روزهای سه‌شنبه و آن هم به میزان نصف صفحه منتشر می‌شود.

البته هر رسانه‌ای در برخورد با مشکلاتی که آن را احاطه می‌کند، ناچار به اتخاذ تصمیم‌هایی از این دست می‌شود. قصد ما هم این نیست که عنوان کنیم این موضوع به عمد یا با نیت سوئی صورت می‌گیرد. اما اگر با نگاهی کلی به این مسئله بنگریم، آنچه دیروز و امروز شاهد آن بوده و هستیم، حذف تدریجی دفاع مقدس از مطبوعات است که همگی کمابیش به اثرات نامیمون آن واقف هستیم.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۶۸۵

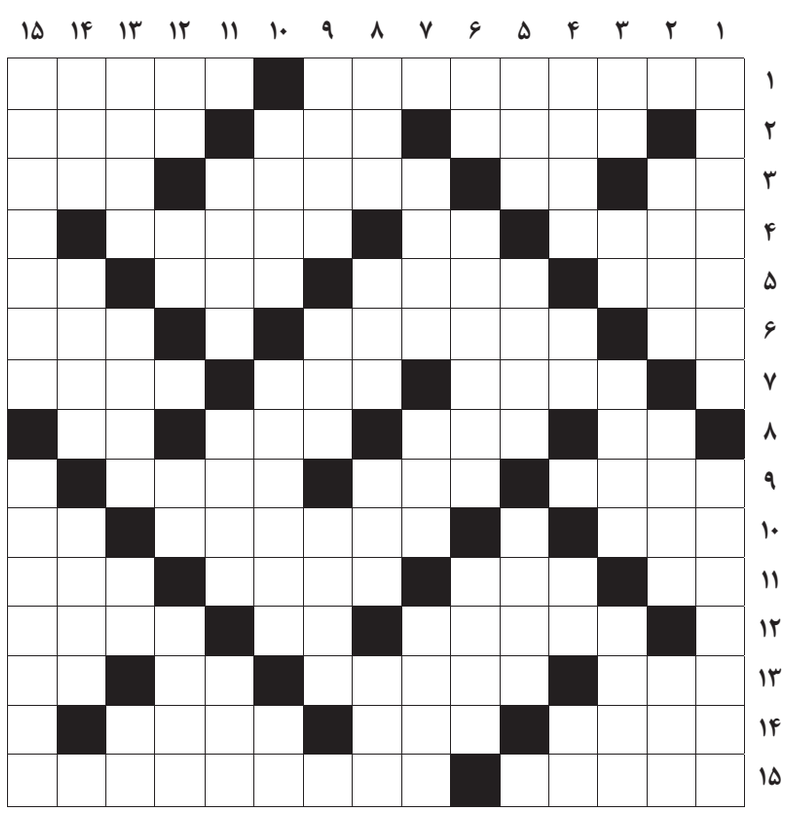

از راست به چپ

■ ۱- کنایه از چیز با ارزش- بهشت، بوستان ■ ۲- سوسن آزاد- چربی روی لباس- باتری لاغر! ■ ۳- به دنیا آوردن- ویتامین نور خورشید- عضو کابینه‌بودن- شهر شیشه‌گران آلمان ■ ۴- جناح لشکر- رمق آخر- فرمان حکومتی ■ ۵- عنصر مقدس در دین زرتشت- برج ایتالیا- تلاش- مخفف که از ■ ۶- خشکی- شیخ نشینی در خلیج فارس- رنگ آتش ■ ۷- ماهی‌فروش- جوانمرد- جایگاه جانوران ■ ۸- بنده و شما- درخت قالیبافان- خرید و فروش- مظهر بهار ■ ۹- بلاگردان- دندان نیش- محصول ساوه ■ ۱۰- ته‌نشین مایعات- مرداب و لجنزار- مروارید ■ ۱۱- جا و زمین آذری- شهر دانیال نبی- پول دانمارک- درس خوانده ■ ۱۲- کتاب کوچک- حیوان باوفا- سوغات یزد ■ ۱۳- نوعی پرنده- خارپشت بزرگ تیرانداز- برکت و فزونی نعمت- کلاه فرنگی ■ ۱۴- در گروگذاشتن- زرنگ و چابک- تکرار شده ■ ۱۵- غذای پخته‌شده- گرمخانه نوزادان زودرس

از بالا به پایین

■ ۱- ارزشگذاری- موسسه‌ای جهانی که کارش یاری‌رساندن به آسیب‌دیدگان جنگ یا بلایای طبیعی است ■ ۲- مقابل رویه- مسیر حرکت سیارات- غزال ■ ۳- سدی در جنوب- غذای ساده- آب‌دهنده- صدای قلم ■ ۴- استارت قدیمی- مخفف هستم- خسیس- بوی رطوبت ■ ۵- رنگ آسمان- داروی زخم- زمین لم‌یزرع ■ ۶- بچه می‌زند- اجداد- زلال ■ ۷- گناهکار- حلزون گیلانی‌ها- فریاد شادمانی ■ ۸- کشور ریکیاویک- رود بزرگ سوییس- مخزن بنزین- شهری نزدیک همدان ■ ۹- سرماخوردگی- قدرت و توان- مسیحی ■ ۱۰- دهانه قنات- گفت‌وگو در فیلم- ترک خفیف استخوان ■ ۱۱- از واجبات نماز- دبیر کل سابق سازمان ملل- از ماه‌های قمری ■ ۱۲- بندگی- دوستی- سفید آذری- آشکار و واضح ■ ۱۳- شجاع- جان‌پناه رزمنده- رنگ مو- دخترلر ■ ۱۴- کشور صنعا- سریع‌ترین روش شنا- نوعی خوراک ایرانی ■ ۱۵- شاربن نام دیگر این بیماری است- از ماشین‌آلات کشاورزی

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۵						۶	۱	
۹								
۲			۳	۴	۵			
		۸			۳			۵
		۷						۳
			۶				۷	۱
	۶			۵	۲			
	۵				۷		۴	
							۳	

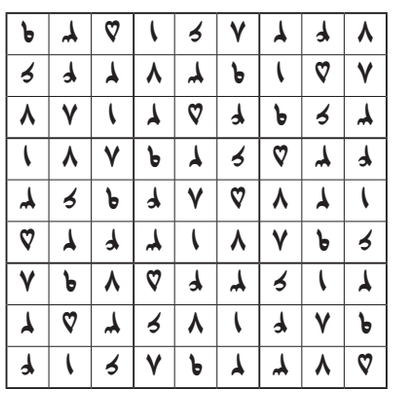

جدول کلمات متقاطع
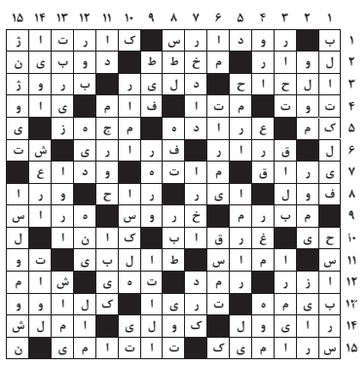
پاسخ جدول شماره ۵۶۸۴